

وضعیت کافکایی

یا

همه چیز را با پول نمی‌شود خرید

روشی هست برای شکستن فرد در بازداشتگاه‌های دنیا، که به طرف می‌گویند خودت بگو چرا دستگیر شده‌ای! خودت بگو چه خطایی کرده‌ای و چرا مجرمی! و او ناچار است تمام زندگی‌اش را زیر و رو کند و بگردد تا موردی را پیدا کند که شاید جرم بوده. حتی شاید برسد به این که نکند آن روز که فلان جا قهوه خوردم، خطا کرده باشم! کوندرای جایی در نقد آثار کافکا می‌گوید: انگار جرمی موجود است اما مجرمی در کار نیست. پس می‌گردند تا برای این جرم مجرمی دست و پا کنند! اینجا البته جرم و مجرم هر دو موجودند: نویسنده و کتاب! فقط باید لایه‌لای انبوه کتاب‌ها را گشت تا جرم (کلمه) را پیدا کرد برای سند محکومیت مجرم (نویسنده). چون در هر کتابی بالاخره جرمی هست: کلمه‌ای، جمله‌ای، تصویری...

خب، وقتی مجوزی باطل می‌شود چه باید کرد؟ اعتراض؟ به کجا؟ آیا امیدی هست؟... چند روز پیش رئیس دیوان عدالت اداری گفته وقتی به کسی مجوز دادیم نباید حرف‌مان را پس بگیریم، و اگر پس گرفتیم باید خسارت بدهیم! در نگاه اول به نظر قانونی و منصفانه می‌آید. اما به نظر من گویا قرار است با این کار فقط دهن ناشر و نویسنده بسته شود. یعنی دیگر حق اعتراض نداشته باشند. و اگر اعتراض کنند، جواب واضح است: خسارت‌تان را جبران کردیم! به نظرم ترفند خوبی است. با این روش کافی است مبلغی ناقابل از پول نفتِ گران شده را هزینه کنند و هر کتابی را که می‌خواهند از گردونه نشر خارج کنند! البته جبران خسارت قدمی قانونی و رو به جلوست. اما سؤال این است به نظر شما آیا خسارت نویسنده فقط مبلغ پشت جلد است؟! مخاطب‌ها چه؟ آنها که دنبال کتاب می‌گردند و پیدایش نمی‌کنند؟ جای دیگری هم همین‌ها را گفته‌ام: یکی با ماشین پدرش می‌زند به یک عابر بیچاره و خیالش راحت است که بیمه است و سر آخرش پولی می‌دهد بابت دست و پای شکسته و رضایت می‌گیرد. آن یکی که سربازی نرفته پول می‌دهد و کارت پایان خدمتش را می‌خرد. دیگری که خوب درس نخوانده پول می‌دهد و می‌رود دانشگاه از راه دور و نصف شبانه... حالا هم می‌خواهند بابت کتابی

که مجوزش را باطل کرده‌اند پول خُردی به ناشرش بدهند تا راضی‌اش کنند!... اما باور کنید همه چیز را با پول نمی‌شود خرید.

چند روز پیش دوستی خبر داد که تعداد زیادی افست عقرب را با جلد مغزیسته‌ای نامرغوب در پستوی کتابفروشی‌ای دیده. فروشنده گفته تعداد زیادی درخواست کرده و برایش آورده‌اند، چون روزی ده پانزده تا فروش دارد!

دو روز پیش هم خودم راسته انقلاب قدم می‌زدم به یکی از این دست‌فروش‌های کنار خیابان گفتم عقرب نداری، گفت نه، اما اگر بخواهی برایت می‌آورم. چند؟ گفت گران است، هفت هشت ده تومان. بعد هم گفت اگر کپی‌اش را بخواهی ارزان‌تر است.

حسین مرتضاییان آبکنار

۱۳۸۶